

گفت و گو

آموزش تاریخ

درگفت و گو با دکتر طوبی فاضلی پور
استاد دانشگاه و مدیر دبیرستان ربانی

مسعود جوادیان



اشاره

آشنایی من با خانم دکتر فاضلی پور به سال‌ها قبل بازمی‌گردد؛ اوایلی که کتاب درسی «تاریخ‌شناسی» تازه تألیف شده بود و ما مشغول برگزاری آموزش ضمن خدمت آن در منطقه‌ی پنج شهر تهران بودیم. از آن روزها خاطره‌ای کمرنگ در ذهن دارم. خانم دکتر فاضلی پور هم جزو شرکت کنندگان دوره بود. در همان ایام بود که کارشناس مسئول وقت گروه تاریخ در «دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی» یعنی دکتر جواد عباسی، از وی برای همکاری با گروه و عضویت در شورای برنامه‌ریزی درس تاریخ دعوت کرد. به تدریج این همکاری بیشتر شد. مشارکت در تألیف «تاریخ ایران و جهان (۱)»، تدریس در دوره‌های ضمن خدمت و گردهمایی‌ها، و تهیه‌ی راهنمای برنامه‌ی درسی تاریخ در دوره‌ی متوسطه، از جمله‌ی این همکاری‌هاست. در این گفت‌وگو با خانم دکتر فاضلی پور و اندیشه‌هایش بیشتر آشنا می‌شوید.



با این که بیشتر خوانندگان مجله با شما آشنایی دارند، ولی برای این که فتح بابی شود، محبت کنید و مختصری از زندگی خودتان بگویید.

● فکر می‌کنم لازمه‌ی شروع گفت‌وگو این است که من تاریخ تولدم را بگویم. متولد سال ۱۳۲۹ هستم. تمام دوران تحصیلم را در تهران گذراندم. فاصله‌ی لیسانس و فوق‌لیسانس من تقریباً ۱۷ سال بود. بعد از لیسانس من بنا به شرایطی وارد نظام آموزشی شدم؛ البته نه آموزش و پرورش. در سال ۱۳۵۳ طرحی آماده شد برای پرورش استعدادهای درخشان ایران که این طرح به طور عمده در تهران، کرمان و خراسان اجرا می‌شد. در سال ۱۳۵۵ به گرفتن معلم و پژوهشگر پرداختند و من جزو اولین کسانی بودم که در این طرح شرکت کردم. مصاحبه داشتم و تدریس تاریخ را در حقیقت از آنجا شروع کردم. شرایط آموزشی در آنجا به این صورت بود که ما فقط ۱۲ ساعت در هفته درس می‌دادیم و مابقی ساعت را در مدرسه به کار تحقیقی می‌پرداختیم و پژوهش می‌کردیم. حاصل پژوهش‌هایمان به شکل جزواتی در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌گرفت. شیوه‌ای را به کار می‌بردیم که چند سالی است در ایران دوباره متداول شده است و آن آموزش گروهی و یا آموزش فرد فرد دانش‌آموزان است و به نام روش فراگیری شناختی خوانده می‌شود. ما این کار را در سال ۱۳۵۵ در آن مرکز شروع کردیم. بعد از انقلاب تمام مراکز آموزشی، تحت پوشش آموزش و پرورش قرار گرفتند. بنابراین من هم جزو معلمینی شدم که وارد آموزش و پرورش شده بودند و آموزش متداول مدارس و دبیرستان‌های پیش‌دانشگاهی را دنبال کردم. در سال ۱۳۷۱، بعد از ۱۷ سال تصمیم گرفتم که فوق‌لیسانس تاریخ بگیرم و با چند سال فاصله، دکترای تاریخ گرفتم.

در مدت تحصیل، بیشترین تأثیر را از حیث علمی از کدام استادان گرفتید؟

● من فکر می‌کنم دانشجوی خیلی خوش‌بختی بودم که استادان بسیار خوبی داشتم. یعنی در حقیقت شاگرد استادان بسیار سطح بالا و گران‌قدر دانشگاه تهران و شهیدبھشتی بودم. مرحوم دکتر زریاب‌خویی، مرحوم

دکتر زرین‌کوب و دکتر رضوانی استادان من بودند. به هر حال روح همه‌ی آن‌ها شاد که من مرهون زحمات آن‌ها هستم. آقای دکتر باستانی پاریزی، دکتر اشراقی، خانم دکتر بیانی، مرحوم دکتر خانابایانی، خانم دکتر ناطق که اگر به خاطرتان باشد، همه از استادان من بودند و در دوره‌ی دکتر شهبانی، دکتر مصدق، دکتر حسنی و... از هر کدام به نوبه‌ی خود کاری را یاد گرفتم؛ یعنی نحوه‌ی تدریس، نگاه کردن به تاریخ، به جزئیات توجه کردن و کلیات را در نظر گرفتن. بیشترین اثر را خانم دکتر بیانی روی من گذاشتند. خیلی از شیوه‌ی تدریستان لذت می‌بردم.

● شیوه‌ی تدریس‌شان چگونه بود؟

● ایشان وقتی استاد دوره‌ی کارشناسی من بود، خیلی جوان بود. اولاً نگاه خیلی خاصی به تاریخ داشت. علاوه بر این که جزئیات را می‌گفت، در حقیقت تاریخ را خیلی علمی بررسی می‌کرد. هرچند تخصص ایشان «مغول» بود و من در دهه‌ی ۱۳۵۰ دانشجوی دوره‌ی لیسانس بودم، ولی ایشان تاریخ عصر ساسانی را به ما درس می‌داد. بیشتر نگاه تمدنی به تاریخ داشت تا تاریخ سیاسی. هم‌زمان با ایشان، من بعداً ظهرها تاریخ اروپا

معلمی
حرفه‌ای است که
اگر با عشق و علاقه
نباشد، انتخاب آن
اشتباه بوده است





همین‌طور. به همین دلیل من مدیون تمام استادانم هستم.

از کارهایتان، چه آن‌ها که چاپ شده‌اند و چه کاری که آماده کرده‌اید، بفرمایید؟

● اولین نوشته‌ی من به‌صورت کتابی با نام «تاریخ کشاورزی ایران در عصر ساسانی» چاپ شد. شاید بی‌اغراق، قبل از آن کتابی در مورد کشاورزی یک دوره‌ی تاریخی نوشته شده بود یا حداقل من در جست‌وجوهایم

به آن بر نخوردم. بعد از آغاز انتشار مجله‌ی «رشد آموزش تاریخ»، به لطف شما و دکتر خیراندیش همکاری خود را با این نشریه آغاز کردم. مقاله‌ای در مورد مجله‌های ادواری تاریخ نوشتم که در مجله‌ی «کتاب ماه تاریخ» چاپ شد. از آن زمان به بعد، با رشد تاریخ همکاری دارم. هم‌اکنون هم کاری در دست دارم که نیمه‌کاره است و نمی‌دانم تا چه زمانی امکان اتمام آن هست.

اگر خاطرتان باشد من فونتیک و تلفظ اسامی کتب درس تاریخ را نوشتم و در دو شماره‌ی رشد به چاپ رسید. یکی از دوستان تلفن زد و از من خواست که این کار را ادامه دهم و هم‌زمان برای هر یک از واژگان، شرح کوتاهی بنویسم. این کار را شروع کردم، اما فکر می‌کنم خیلی طول بکشد؛

اولین نوشته‌ی من به‌صورت کتابی با نام «تاریخ کشاورزی ایران در عصر ساسانی» چاپ شد. شاید بی‌اغراق، قبل از آن کتابی در مورد کشاورزی یک دوره‌ی تاریخی نوشته شده بود

را با پدرشان می‌گذراندم؛ آقای دکتر خانبابا بیانی، و خیلی برایم جالب بود. شیوه‌ی تدریس این دو استاد این‌طور بود که گرچه برای ایجاد جاذبه و کشش خیلی به جزئیات توجه می‌کردند، اما نگاهی خیلی کلی و علت و معلولی به تاریخ داشتند. هم‌زمان با این استادان، در کلاس‌های مرحوم زریاب‌خویی فلسفه‌ی تاریخ را آموختم و برای اولین بار یاد گرفتم که چگونه حوادث را بررسی و چرایی‌ها را مطرح کنم. بنابراین نمی‌توانم

بگویم که فقط یکی از استادان اثرگذار بوده است، بلکه همه به تدریج، هم مرا با نگرش‌های خاص آشنا کردند، هم در من علاقه‌مندی خاصی نسبت به تاریخ به‌وجود آوردند.

شما مطلع هستید که در دهه‌ی ۱۳۵۰ کنکور مثل امروز نبود. شما اول یک دوره‌ی عمومی را در سال اول دانشکده ادبیات می‌گذراندید و در سال بعد رشته انتخاب می‌کردید. من سال اول در حقیقت دروس عمومی خواندم؛ ادبیات، جغرافیا، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، ادبیات عرب، و... و هم‌چنین واحدهایی در زمینه‌ی تاریخ. اما استادانی که تاریخ درس می‌دادند، آن‌قدر جذابیت ایجاد کردند که من کلاس‌ها و واحدهای بیشتری از تاریخ برداشتم. همین باعث شد که وارد رشته‌ی تاریخ شدم. در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکترا هم

چون مشغله‌ی کاری‌ام زیاد است. در این مدت هم در انجمن زنان پژوهشگر تاریخ فعالیت داشته‌ام. در دو سمینار شرکت کردم و مقالاتی ارائه دادم و فعالیت‌های اجرایی که در زمینه‌ی کار فعلی‌ام دارم.

خانم فاضلی، طبق اطلاعی که دارم، شما از وقتی مدیریت بخش متوسطه و پیش‌دانشگاهی «مجمع ربانی» را پذیرفتید، فعالیت‌های قابل توجهی در زمینه‌ی برگزاری

نمایشگاه ایران‌شناسی داشتید که خیلی از آن‌ها چشم‌گیر بود. منتها قبل از پرداختن به این موضوع دلم می‌خواهد درباره‌ی فعالیت‌های آموزشی و کلاسی خودتان مختصری توضیح دهید. واقعاً شما در این سال‌ها که به کلاس می‌رفتید و تدریس می‌کردید، با علاقه به کلاس می‌رفتید یا از سر اجبار؟ یعنی از در کلاس که وارد می‌شدید، با رضایت وارد می‌شدید یا احياناً با سنگینی؟

• ببینید آقای جوادیان، به نظر من معلمی حرفه‌ای است که اگر با عشق و علاقه نباشد، انتخاب آن اشتباه بوده است. من واقعاً تدریس را دوست دارم و با تمام وجودم، از این‌که چیزی را بلد باشم و به دیگران یاد بدهم، لذت می‌برم. من توسط یکی از استادانم به مسیر تدریس کشیده شدم. اگر فرصتی باشد، خاطره‌ی کوتاهی از دوران دانشجویی‌ام بگویم که اصلاً چرا وارد تدریس شدم. من، در دوره‌ی لیسانس درسی به نام تاریخ خاورمیانه را با خانم دکتر ناطق در دانشگاه تهران می‌گذراندم. ایشان از دانشجویان، کاری در زمینه‌ی واحد مربوطه می‌خواستند. روزی که قرار شد من کارم را تحویل بدهم، ایشان گفتند که شما باید درباره‌ی کارتان در کلاس صحبت کنید، در حالی‌که کار بقیه‌ی دانشجویان را به شکل نوشته می‌گرفتند. خیلی گفتم که من هم فقط نوشته‌ام را به ایشان بدهم، اما اصرار ایشان باعث شد که من آن روز در کلاس تدریس کنم. یعنی آن روز اداره‌ی کلاس و ارائه‌ی مطلب به من واگذار شد. خب دوستان هم خیلی سربه‌سر من گذاشتند و با هم قرار گذاشته بودند، از من سؤالاتی بکنند و مانع تمرکز و ارائه‌ی مطلب شوند. فکر می‌کردند سؤالاتی را مطرح کنند که امکان جواب‌گویی به آن‌ها نیست. خانم دکتر از من خواست پشت تریبون قرار بگیرم. کار بسیار سختی بود. تدریس من با گرفتگی صدا و رنگ‌پریدگی آغاز شد. تقریباً ۲۲ سالم بود. مجبور شدم به سؤالاتی که دوستان قبلاً با هم تباری کرده بودند تا مرا دچار سردرگمی کنند و

من واقعاً تدریس را دوست دارم و با تمام وجودم، از این‌که چیزی را بلد باشم و به دیگران یاد بدهم، لذت می‌برم

رشته‌ی کلام را از من بگیرند، پاسخ دهم و برخی از آن‌ها را به بعد موکول کردم. در آن‌زمان من نمی‌دانستم که این به بعد موکول کردن، هنرمندی یک مدرس است. از آن‌ها خواستم که فعلاً نظم جلسه را برهم نزنند و اجازه بدهند من صحبت کنم. سؤال‌هایشان را یادداشت کنند و بعد از اتمام جلسه به من بدهند تا به آن‌ها پاسخ دهم. خانم دکتر هم به انتهای کلاس رفت و نشست و صحبت‌هایم

را گوش کرد. آن روز کلاس تا به انتها در اختیار من بود و به مدت ۹۰ دقیقه، من کلاس را اداره کردم.

بعد از اتمام درس، ایشان مرا به اتاقشان خواست و گفت تو می‌توانی معلم خوبی شوی. من به ایشان گفتم، اگر قرار است کاری بکنم، معلمی را انتخاب نمی‌کنم؛ چون خیلی کار مشکلی است. نه این‌که تدریس را دوست ندارم، چون درس دادن از بازی‌های دوران کودکی‌ام بود. بلکه هنری است که شاید در آن مهارت ندارم و بیشتر به تحقیق راغب هستم. ایشان به من گفت: حیف است کسی بتواند آن‌چه را که بلد است یاد بدهد و از این کار دریغ کند. تو می‌توانی تحقیق کنی و حاصل تحقیقات را درس بدهی. این گذشت تا این‌که یک شب ایشان ساعت هشت و نیم شب به منزل من تلفن زد و گفت: در اطلاعاتی‌ای در روزنامه خوانده‌ام که مؤسسه‌ای به نام «سازمان ملی پرورش استعدادهای درخشان»، برای استخدام کادر تدریس و تحقیق به معلمین محقق نیازمند است. برو و در آزمون ورودی آن شرکت کن. من ابتدا مسئله را جدی نگرفتم، ولی تلفن دوم خانم دکتر باعث شد که به این مؤسسه مراجعه کنم. مصاحبه‌ای داشتم و امتحان تافل دادم، چون مدرسین تربیت معلم سازمان، از دانشگاه‌های معتبر آمریکا در کالیفرنیا جنوبی آمده بودند. در طول مصاحبه، کسی که با من مصاحبه می‌کرد و مؤسس سازمان بود، از من پرسید: چرا می‌خواهید تدریس کنید؟ و چگونه می‌خواهید تاریخ را تدریس کنید؟ نگاه شما به معلمی چیست؟ صادقانه اعتراف کردم که یکی از بازی‌های دوران کودکی‌ام، تدریس در حیاط خانه بود که خالی از مستمعین بود. اما باز هم متذکر شدم که نمی‌دانم هنر معلمی را دارم یا خیر. و بعد این‌که دوست دارم چگونه مطالعه کردن و یادگیری منظم، هوشیاری، دقت و چرایی‌های تاریخ را همراه داستان‌هایی که جاذبه داشته باشند، تدریس کنم.

ولی به خانم ناطق گفتید که کار مشکلی است و آن



را دوست ندارید.



● نه، این را به این دلیل گفتم که سؤال کرد، چرا می‌خواهی تدریس کنی. گفتم در پس ذهنم و خاطرات کودکی‌ام، آموزش دادن را دوست داشتم. ولی به دلیل این‌که به نظرم خیلی سخت می‌آید، تمایلی به این‌کار ندارم. اما دلم می‌خواهد تحقیق کنم و یکی از استادان مرا به این سمت سوق داد و به من گفت تو خوب می‌توانی آن‌چه را که بلدی، یاد بدهی. بعد ایشان در مصاحبه از من پرسید: تو چگونه می‌خواهی مطالب را به دانش‌آموزان یاد بدهی؟ من هم روش‌هایی را که ممکن است یک معلم برای تدریس به کار ببرد، یادآور شدم. به من گفت که فکر می‌کند، کسی که مرا برای تدریس راهنمایی کرد، درست راهنمایی کرده است و می‌توانم معلم خوبی بشوم. صحبت ایشان و تشویق خانم ناطق باعث شد در من این باور تقویت شد که می‌توانم حرفه‌ی معلمی را انتخاب کنم.

همان‌طور که شما می‌دانید، معلمی دو هنر می‌خواهد: یکی داشتن دانشی که می‌خواهید ارائه دهید، دیگر هنر ارائه‌ی آن دانش و اداره‌ی کلاس. من سعی کردم این‌ها را در خودم پرورش دهم و ذاتاً هم این هنرها را دارا هستم. دلیلش هم آن است که خانواده‌ی مادری من، همه مدرس بودند. مثل این‌که یک مهارت و توانایی خانوادگی است که در کل خانواده، وجود داشته است. شما مطلع هستید که تمام خواهران من فرهنگی هستند. به همین دلیل، من این توانایی را در خودم تقویت کردم و وارد کار آموزش شدم. منتها همان موقع سعی کردم روش‌هایی را به کار ببرم که دیگر معلمان به کار نمی‌برند. من هیچ‌وقت متکلم‌الوحده‌ی کلاس نبودم. همیشه سؤال می‌کردم (بارش مغزی) و بچه‌ها را به بحث کردن می‌کشاندم. همیشه هم از ابزارهای متفاوتی در کلاس استفاده می‌کردم. نکته‌ی مهم این بود که همیشه مطالعه داشتم. یعنی امکان نداشت که بدون مطالعه وارد کلاس بشوم. ممکن بود یک کتاب را چهار یا پنج سال تدریس کنم، ولی همیشه مطلبی جدید به مفاهیم درسی اضافه می‌کردم.

● منظورتان چیست؟ لطفاً بیشتر توضیح دهید.

● هیچ‌وقت تدریس در یک کلاس به کلاس دیگر شباهت نداشت. این را بارها دانش‌آموزان به من گفته بودند. گاهی از زنگ درس‌های دیگر اجازه می‌گرفتند و به کلاس من می‌آمدند و پس از اتمام کلاس یادآور می‌شدند که مطالب ارائه شده، در کلیات یکی اما در جزئیات متفاوت بود. این به من می‌فهماند، اگر ۱۰ کلاس دیگر هم داشته باشم، تنوع تدریسم باعث می‌شود، مستمعین زیادی برای استفاده از کلاس داشته باشم.

و شاید بتوانم بگویم، این روش یکی از رمزهای موفقیت من بود؛ و شاید یکی از عوامل موفقیت من در آزمون ورودی کارشناسی ارشد. چون وقتی کارشناسی ارشد امتحان دادم، بعد از ۱۷ سال فاصله با دوره‌ی لیسانس، موفق شدم. پس مطالعه‌ها به کار من در آزمون ورودی کارشناسی ارشد آمد.

● اگر موافقت کنید، در مورد فعالیت‌های ایران‌شناسی صحبت کنید. آیا نقش اصلی را خودتان داشتید؟ چه شد که نمایشگاه‌های مربوط به ایران‌شناسی را راه انداختید؟

● شما می‌دانید که چهار سال است، مسئولیت دبیرستان و دو سال است که مسئولیت پیش‌دانشگاهی مدرسه را برعهده دارم. اما این مجتمع به مدت ۱۶ سال است که در بخش راهنمایی فعالیت آموزشی و پرورشی دارد. مؤسس آن از دوستان قدیمی من است. تقریباً از چهار سال قبل تا به حال در بخش دبیرستان و دو سال است که در دوره‌ی پیش‌دانشگاهی فعالیت می‌کند. مؤسس این مجتمع از کارشناسان علوم انسانی در بخش ادبیات فارسی است و به دروس علوم انسانی بسیار اهمیت و بها می‌دهد و از طرح‌های خوب حمایت می‌کند. وقتی ما دبیرستان را آغاز کردیم، آن‌چه که توجه مرا جلب کرد، نمایشگاه یا فعالیت‌های اضافه‌ای بود که بچه‌ها می‌کردند؛ منتها در یک جهت نبود. من با هم‌فکری تنی چند از همکارانم، فکر کردیم که فعالیت‌های شاخه‌ی علوم انسانی را زیرپوشش بیاوریم که حداقل جهت داشته باشد و هماهنگ باشد. اتفاقاً در بخش راهنمایی این مجتمع، خانمی تدریس می‌کنند که از شاگردان من بوده است و لطف ایشان شامل حال من هم می‌شود. چون می‌گویند رشته‌ی تاریخ را به خاطر علاقه‌ای که من در ایشان

● همین‌طور است. سؤال‌های خیلی جالبی طرح کردند. بعد سؤال‌ها طبقه‌بندی شدند و براساس آن، پژوهش‌ها را آغاز کردند. مثلاً: چرا جوانان ایرانی به موسیقی سنتی بی‌علاقه هستند و سراغ موسیقی‌های جدید می‌روند؟ چرا طرز لباس پوشیدن جوانان ایرانی عوض شده است و لباس‌های سنتی جایگاهی بین آنان ندارد؟ و یا چرا ایرانی‌ها در معماری خود از محاسبات خاصی استفاده می‌کردند و اعداد ۲، ۴، ۶، ۸ و... توجه آن‌ها را جلب کرده بود که بخش ریاضی روی این موضوع کار کرد، و خیلی چیزهای دیگر که برای من خیلی سؤال‌ها جالب بودند.

آیا با اعتراض یا سردی خانواده‌ها مواجه نبودید؟

● در این دو سال که ما نمایشگاه ایران‌شناسی داشتیم، متوجه شدیم که نه تنها بچه‌ها شناخت خیلی خوبی نسبت به گذشته پیدا کرده‌اند، بلکه نگاه خانواده‌هایشان هم به گذشته و علم تاریخ تغییر کرده است. واقعاً با غرور درباره‌ی مسائلی که داشتند، صحبت می‌کردند و بعد آن‌ها اذعان می‌کردند، در این فرصت مطالعاتی که برای بچه‌ها پیش آمده است، با مطالبی درباره‌ی ایران آشنا شدند که قبل از آن نمی‌دانستند. در مورد این‌که ضرب‌المثل ایرانی، مثل «دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز» چه مصادیق تاریخی دارند، و خیلی چیزهایی دیگر که اثرات اخلاقی آن‌ها برای ما مهم بود. از طرف دیگر، اثرات منفی برخی طنزهای تلویزیونی را توانستیم خنثا کنیم. بچه‌های ما از سریال‌های [طنز] تلویزیونی واژه‌هایی را یاد می‌گرفتند که به نظر من خیلی به زبان فارسی لطمه می‌زند. من اعتقاد دارم، زبان فارسی یکی از عوامل حفظ هویت ماست و باید آن را محترم بشماریم. بدا به حال ما به زبانی که در حقیقت ابزار حفظ هویت ماست، این‌قدر لطمه وارد می‌کنیم.

یکی از بچه‌ها مرا به یاد کتاب خاطرات شرح حال **عبدالله**

مستوفی انداخت که خیلی از واژگان یا اصطلاحات متداول و عامیانه‌ی زمان خود را در کتاب آورده و شرح داده است، چرا مردم از این‌ها استفاده می‌کردند. چند نفر از دانش‌آموزان رفتند و روی واژگانی که خیلی بین هم‌سن‌های آن‌ها رایج بود، کار کردند. حاصل این شد که بعد از نمایشگاه ایران‌شناسی در سال گذشته (اردیبهشت ماه)، به جرئت می‌توانم بگویم که هیچ‌یک از بچه‌ها دیگر از آن اصطلاحات استفاده نکردند. زیرا متوجه شدند، این اصطلاحات



به‌وجود آوردم، انتخاب کرد. بنابراین با ایشان نشستیم، صحبت کردیم و قرار شد که ایشان هر کاری را که انجام می‌دهد، یک بعد هویتی داشته باشد. یعنی اگر به بچه‌ها می‌گوید بردند در زمینه‌ی تاریخ کاری کنند، حداقل در بخش شناخت تاریخ ایران باشد. بعد با همکاران در شوراهای متفاوت صحبت کردیم و احساس کردیم که می‌توانیم شناختی خیلی گسترده در مورد گذشته به دانش‌آموزان بدهیم. این طرح مورد موافقت مؤسس مجتمع نیز قرار گرفت. بنابراین، اگر معلم ادبیات می‌خواست تکلیفی بدهد، در جهت شناخت ادبای ایران بود و اگر معلم جغرافیا می‌خواست تکلیفی بدهد، برای شناخت تنوع اقلیمی ایران بود. همه‌ی این‌ها را هم به تاریخ وصل کردیم؛ گرچه بچه‌ها در سال اول دبیرستان تاریخ نداشتند. در واقع، به دلیل شرایطی که داشتیم و می‌دانستم چه می‌خواهم

انجام دهم و با علاقه‌مندی که به تاریخ داشتیم، ناخودآگاه تمام پروژه‌های ما به سمت شناخت گذشته‌ی سرزمینمان رفت. آن سال ما در خدمت شما بودیم و کار ما را دیدید. در سال دوم فکر کردیم، به جای این‌که ما بگوییم بچه‌ها درباره‌ی چه مواردی پژوهش کنند، از آن‌ها خواستیم روی سؤال‌هایی تحقیق کنند که برای هر جوان ایرانی مطرح می‌شود.

● سؤال‌هایی که در ته ذهنشان هست و

چه بسا به یک بحران فکری منجر شود.

سعی کردم روش‌هایی را به کار ببرم که دیگر معلمان به کار نمی‌برند. من هیچ‌وقت متکلم‌الوحده‌ی کلاس نبودم. همیشه سؤال می‌کردم (بارش مغزی) و بچه‌ها را به بحث کردن می‌کشاندم



در این دو سال که ما نمایشگاه ایران‌شناسی داشتیم، متوجه شدیم که نه تنها بچه‌ها شناخت خیلی خوبی نسبت به گذشته پیدا کرده‌اند، بلکه نگاه خانواده‌هایشان هم به گذشته و علم تاریخ تغییر کرده است

شد. بروشورها و سمینارهای دانش‌آموزان قابل تحسین بود. بازدیدکنندگان هنگام خروج از مدرسه مراتب قدرشناسی خود را ابراز می‌کردند. به دلیل موفقیت نمایشگاه تصمیم گرفتیم در سال‌های بعد هم این را، ادامه دهیم و هر سال بخشی از گذشته‌ی پرافتخار کشورمان را بررسی کنیم و به دیگران بشناسانیم.

در این جا یک سؤال برایم پیش آمد که دلم می‌خواهد واقعاً صریح به سؤال

پاسخ دهید. به نظر می‌رسد که دلیل موفقیت شما، غیر از علاقه و دلسوزانه کار کردن و اعتقاد به این کار، آن است که شما مدیریت مدرسه‌ای را به عهده دارید که عموماً فرزندان خانواده‌های مرفه در آن حضور دارند و مدرسه‌ی شما از مدارس مرفه شهر و شاید کشور است. نمی‌دانم اگر شما به جای این مدرسه، در مدیریت یک مدرسه در جنوب شهر یا جایی دورافتاده را داشتید، آن وقت حاصل کارتان چه بود.

البته من با بخشی از صحبت شما موافقم. درست است که اولیای دانش‌آموزان مدرسه مرفه هستند، اما خود رفاه هم باید تعریف شود. باید ببینیم خود شما چه حدی را برای رفاه در نظر می‌گیرید. امکانات مدرسه‌ی ما را خیلی از مدارس دیگر هم دارند، ولی استفاده نمی‌کنند. ما دست بچه‌ها را برای مطالعه و تحقیق باز می‌گذاریم و از هر طرح جدید و از هر فرصتی استفاده می‌کنیم، برای این که بتوانیم یک پدیده‌ی نو را به دانش‌آموزان بشناسانیم و کار جدیدی انجام دهیم.

اما این که اگر من در مدرسه‌ای در جنوب شهر کار می‌کردم، آیا باز هم این کار را ادامه می‌دادم، باید بگویم بله، حتماً این طور بود. چون اگر آن جا امکانات وجود نداشت، دست کم می‌توانستم راه صحیح مطالعه کردن، نگاه به گذشته و دقت کردن در مسیر زندگی ایرانیان را به بچه‌ها بیاموزم. اصلاً خود من امکانات را فراهم می‌کردم. این که کتاب به هر کلاسی ببرم، از قسمت‌های متفاوت کتاب‌های تاریخی پلی‌کپی تهیه کنم و به بچه‌ها بدهم، از دانش بزرگان و سالخورده‌گان خانواده‌هایشان استفاده کنم، و یا دانش جمعی خانواده را به داخل مدرسه بکشانم، اصلاً به رفاه مربوط نیست. اتفاقاً می‌خواهم بگویم، بین همین خانواده‌های مرفه، آدم‌هایی هستند که واقعاً به علم اهمیت و ارزش می‌دهند، اما به گذشته‌ی خودشان خیلی خوب نگاه نکرده‌اند. کار ما آن‌ها را متوجه گذشته کرد. معمولاً بین این افراد کسانی هستند که به رشته‌های دارای عنوان دهان‌پرکنی بها می‌دهند؛ انواع پزشکی‌ها

از بطن چه قشرهای اجتماعی و کدام فرهنگ رایج جامعه بیرون آمده‌اند. بنابراین ما متوجه شدیم که این کار می‌تواند اثر پرورشی و رفتاری هم داشته باشد، در حالی که اثر علمی هم داشت. خیلی از دانش‌آموزان علاقه‌مند شده‌اند که در دانشگاه، رشته‌های علوم انسانی را دنبال کنند، در حالی که در رشته‌ی تجربی و ریاضی تحصیل می‌کنند. حتی زیرمجموعه‌های مدیریتی را انتخاب کردند و بسیار هم موفق شدند. بنابراین

امسال انجمن پژوهشی مدرسه نیم‌نگاهی هم به ایران‌شناسی داشت. هر چند که در بخش مکانیک و فیزیک و کار ساخت و ساز وسایل فعال بود، به ایران‌شناسی هم توجه کرد؛ منتها از زاویه‌ای جالب‌تر.

امسال چه برنامه‌ای داشتید؟

● امسال در بخش ایران‌شناسی فقط در مورد گیاهان دارویی ایران کار کردیم؛ گونه‌های متنوع این گیاهان. اگر کشورهای دیگر دو تا چهار هزار نوع گیاه دارویی دارند، ما هشت هزار نوع گیاه دارویی داشته‌ایم که خیلی از آن‌ها از بین رفته‌اند. ما بچه‌ها را واداشتیم روی این گونه‌ها کار کنند. در آغاز برخی از دانش‌آموزان پرسش‌نامه‌ای تهیه کردند و توسط بچه‌های دیگر خانواده‌ها تحویل دادند تا پر کنند. اکثر خانواده‌ها اظهار داشتند که گیاهان دارویی را نمی‌شناسند. بعد از پرسش این که آیا شما عرق نعنا یا کاسنی در خانه مصرف نمی‌کنید؟ و یا سبزی‌های خشک را نمی‌شناسید؟ مجدداً پرسش‌نامه‌ها توزیع شدند.

اطلاعات جدید بسیاری جمع‌آوری گردید و در نهایت اثرات درمانی، زیبایی، غذایی و غیره‌ی داروهای گیاهی گردآوری شد و روز پنجشنبه ۱۷ اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۸ نمایشگاه را برگزار کردیم. سه استاد برای داوران آمده بودند. یکی از استادان از پژوهشگاه داروهای گیاهی بود و در انتها از ما قدرشناسی کرد. با دانش‌آموزان بسیار صحبت کرد و دانش‌آموزان به اکثر سؤالات ایشان پاسخ دادند که نشانگر عمق پژوهش و اطلاعات عمیق آن‌ها بود.

ایشان از وسعت پژوهش و رغبتی که در دانش‌آموزان برای انتخاب رشته‌های دانشگاهی و مشاغل آینده ایجاد شده بود، ابراز خوش‌حالی کرد. بعضی از دانش‌آموزان علاقه‌مند شدند، امکاناتی برای پرورش این گیاهان فراهم کنند و یا تصمیم گرفتند، مطالعات خود را ادامه دهند. تبلیغی که دانش‌آموزان برای درمان بسیاری از بیماری‌ها کردند، با استقبال فراوان روبه‌رو





دیران تاریخ مطرح کنید، بفرمایید.

● آقای جوادیان، من خیلی از این که مسئولیت فعلی را برعهده بگیرم، با اکثر همکاران در مناطق مختلف در تماس بودم و نکته‌ای را متوجه شدم که جای بسی تأسف است؛ بی‌علاقگی برخی از همکاران به رشته‌ای که تدریس می‌کنند و این بسیار بد است. نکته‌ی دیگر اندک خواندن و کم دانستن تاریخ است که خیلی به تاریخ و اهمیت آن صدمه می‌زند. اگر قرار باشد من معلم، هرچه را که در دوران تحصیلم در دوره‌ی دبیرستان خوانده‌ام نه بیشتر، به دانش آموز یاد بدهم، در حقیقت کاری نکرده‌ام. بنابراین، یکی از توصیه‌های من به همکارانم در زمینه‌ی تاریخ، مطالعه‌ی بیشتر و شناخت دقیق‌تر تاریخ است. چون فکر می‌کنم آدم وقتی تاریخ می‌خواند، موجودی تاریخی می‌شود. مثل آن است که هزاران سال زیسته. بدون آن که خودش بداند، نگاهش نسبت به مسائل پیرامونش عوض می‌شود و سعه‌ی صدر پیدا می‌کند. تجربه‌ی تاریخی تواضع و فروتنی، و حوادث تاریخی مسئولیت‌پذیری را به ما می‌آموزند. کسی که به واقع تاریخ را شناخته و به حق معلم تاریخ است، این چنین می‌شود. در غیر این صورت، همه فکر می‌کنند می‌توانند کتاب تاریخ را تدریس کنند و فقط به صرف گفتن وقایع این مهارت را در خودشان می‌بینند. در حالی که تاریخ فقط ذکر وقایع نیست. علت‌های حادثه و نگاه دقیق داشتن به مسائل و ترسیم فضایی که حوادث تاریخ در آن رخ داده و شکل گرفته‌اند، خیلی مهم است. معلمین تاریخ حتماً باید این نگاه را پیدا کنند و رواج دهند.

● بسیار متشکرم که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید.

● من هم از توجه شما متشکرم.

و مهندس‌ها. بنابراین اگر شما بتوانید بین آن‌ها توجه به تاریخ را جابیندازید و پدر یک دانش آموز بیاید با شما در مورد یک کتاب تاریخی صحبت کند، یا اگر شما دانش آموزان را علاقه‌مند کنید که برنامه‌های تاریخی صدا و سیما را ببینند، قدم مثبتی برداشته‌اید. فکر می‌کنم این موضوع با رفاه هیچ سختی نداشته باشد و من اگر در جنوب شهر هم بودم، این کارها را می‌کردم و حاصل کار ولو اندک بیچه‌ها را به نمایش درمی‌آوردم.

● کارتان در مدارس مجاور، دور و نزدیک بین دبیرانی که ممکن است به نوعی از این نوع فعالیت‌ها مطلع شوند، تأثیری داشته است؟ از این تأثیر اطلاعی هم دارید یا نه؟

● معمولاً خبر را دوستان شنیده‌اند. بعضی از مدارس لطف کردند به مدرسه ما آمدند و ما را برای نمایشگاه مدرسه‌ی خود دعوت کردند. ما هم رفتیم و هم فکری هم داشتیم. ولی بعضی نه، بی‌اطلاع بودند و اصولاً به این نمایشگاه فقط به شکل نمایشی آن نگاه کردند. یعنی این که غرفه‌ای بزنیم و لباس‌های سنتی بپوشیم، غذاهای استان ما را معرفی کنیم و یا عملکردی متداول. هیچ‌وقت زوایایی که ما کار کردیم، در نظرشان نبود. من مطمئن هستم که هیچ مدرسه‌ای درباره‌ی گیاهان دارویی ایران کار نکرده است؛ آن هم در سطح وسیع و عمیق. به سنت‌های رایج میان خانواده‌ها در نقاط متفاوت به شکلی که ما نگاه کردیم، نگاه نکرده‌اند. آن‌ها هم لباس محلی پوشیدند و صنایع دستی را در غرفه‌هایشان آویزان کردند که ما نکردیم. جنبه‌ی علمی کار ما خیلی بالاتر از جنبه‌ی نمایشی آن است. دلیلش هم این است که ما همیشه در نمایشگاه ایران‌شناسی، سمینار داریم، در حالی که احتمالاً مدارس دیگر ندارند.

● خیلی ممنون. اگر نکته‌ای هست و می‌خواهید آن را با